

اعوذ باللّٰه من الشیطان الرجیم

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم

وصلی اللّٰه علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد

و علی آلہ الطیبین الطاهرین و لعنه علی اعدائهم

اجمعین

امروز روز تولد امام حسن عسکری

علیه السّلام در مدینه طیبه بوده، همه ائمه

علیهم السلام، نشو و نما و تولد و زندگی شان در

مدینه بوده، منتهی بعداً به واسطه حُکام ظلم، منتقل

شده و به این طرف و آن طرف رفتند.

امیرالمؤمنین علیه السّلام به واسطه حکومت

اسلامی هنگامی که از جنگ جمل برمی گشتند در

بصره، چون در آن موقع مرکز حکومت مدینه بوده و



برای دفع فتنه طلحه و زبیر و عایشه از مدینه حرکت کردند و آمدند به بصره یعنی حدود دوهزار کیلومتر راه طی کردند، بله تقریباً این مقدار می‌شود آمدند به بصره و در بصره آن جنگ جمل اتفاق افتاد به سرکردگی عایشه، عایشه زن پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله.

واقعا این نفس چه کار می‌کند! یعنی کسی تصور می‌کند یک روزی زن پیغمبر بلند شود بیاید... خب حالا این افراد در میزان معرفت و دیانتی که دارند متفاوتند، اما یک کسی این قدر جسارت کند و به خودش جرأت بدهد که بعدها در تاریخ بگویند که زن پیغمبر آمد و بر علیه خلیفه منتخب از جانب مسلمین...، این دیگر معلوم بود که لباس خلیفه‌ای که بر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام پوشیده شد به اراده و خواست خودشان نبوده است، آن ابوبکر که با کودتای عده‌ای اوباش در سقیفه بنی‌ساعده مساله‌اش اتفاق افتاد و یک نفر در همان سقیفه گفته بود که بابا همین دو ماه پیش در غدیرخم پیغمبر علی را خلیفه بعد از خود معرفی کرد چرا شما حرف از علی

نمی‌زنید؟ عمر تا این حرف را شنید آمد چنان بر دهان این کوبید که داریم خون از دهانش پاشید روی زمین و به روی زمین افتاد! و چند نفر آمدند و او را مورد مشت و لگد قرار دادند [چرا که] بدبخت یک حرف زده است! این حکومت دموکراسی اسلام را ببینید، یک حرف زد که: "بابا علی را هم صدا می‌کردید"، حرفی نزده مطلبی نگفته و اهل تسنن می‌گویند که حکومت شیخین بر اساس دموکراسی و رأی مردم بوده اگر بر اساس رأی مردم بوده پس دیگر لگدزدن و درب منزل دختر پیغمبر را آتش زدن چه بوده؟ خب رها می‌کردید هرکسی آمد و بیعت کرد کرد، هرکسی هم که بیعت نکرد و لش می‌کردید. چه دلیلی دارد انسان در یک جامعه‌ای بیاید و نظر مخالف را برنتابد برای چی؟ چه دلیلی دارد؟

مگر همین کار را امیرالمؤمنین علیه‌السلام نکرد؟ یک وقتی یک شخص بلند می‌شود بر خلاف رأی مسلمین و بر خلاف رأی قاطبه از افراد، بر علیه حکومت، اقدام نظامی می‌کند همین کاری را که عائشه کرد، عائشه و طلحه و زبیر آمدند بر علیه حکومت اقدام نظامی کردند و مردم را جمع می‌کردند، نامه می‌داد به این طرف و آن طرف مین عائشه امُّ المؤمنین زوجة رسول الله یعنی عنوانی که در نامه‌اش بود "از عائشه ام‌المؤمنین مادر مؤمنین و زن پیغمبر"، خب یک عده بدبخت‌هم گول می‌خوردند که زن پیغمبر دارد نامه می‌دهد و مردم را برای کمک و حمایت دعوت می‌کند.

این خیلی برای انسان عبرت‌آمیز است خواندن تاریخ و در تاریخ فرورفتن و فکر کردن خیلی برای روشن شدن فکر مؤثر است. آن وقت این مردم همین طور بی‌کار و بی‌عار اصلاً صحبت نکردند بابا این که داری شما نامه می‌دهی آخر این علی چه گناهی کرده بود؟ بیاید که علی عثمان را کشته ا چرا باید این طور بشود که ما با دروغ بخواهیم

افراد را به سمت خودمان جلب کنیم؟ آخر علی بنده خدا کی عثمان را کشت؟ علی که آمد مردم را نهی کرد و گفت نکنید این کار را من فتنه‌هایی را در پس این اقدام می‌بینم که شما نمی‌بینید مردم هم جانشان به لبشان آمده بود گوش ندادند و رفتند و وارد منزل عثمان شدند و زدند عثمان را تکه‌تکه کردند و بعد هم جنازه‌اش را انداختند در قبرستان یهودی‌ها که یک دیواری بین آنجا و بین قبرستان بقیع فاصله بود بعد که معاویه آمد در رأس کار آن دیوار را برداشت و الان یک قبرستان بیشتر نیست همان قبرستان بقیع آن دیوار برداشته شده است.

خب جناب عائشه چرا با دروغ مردم را جمع می‌کنی؟ جناب طلحه و زبیر چرا با دروغ امیرالمؤمنین علیه‌السلام مظلوم را جانی جلوه می‌دهید؟ قاتل جلوه می‌دهید؟ اینها آمدند اقدام نظامی کردند بر علیه حکومت، خب وظیفه امیرالمؤمنین علیه‌السلام این است که مقابله کند هرکسی بر علیه حکومت اقدام نظامی کند حکومت باید در مقابلش بایستد و دفع این اقدام را بکند. این

قاعدہ‌اش است ولی حالا اگر کسی مخالف بود،
می‌آید حرف می‌زند و صحبت می‌کند امیرالمؤمنین
هم کاری با او ندارد.

سعدوقاص آمد به امیرالمؤمنین علیه‌السلام
گفت: من با تو کاری ندارم، خب نداری که نداری
بلند شو برو من هم کاریت ندارم طلحه و زبیر بلند
شدند رفتند حضرت فرمودند بروند هرکسی
می‌خواهد بیعت کند و هرکس نمی‌خواهد نکند در
آن جا بود که می‌گفتند اگر بیعت نکنی خانه را آتش
می‌زنیم. شما نگاه کنید ببینید این قضیه آتش زدن
خانه آن قدر شنیع است که الان اهل تسنن دارند
انکار می‌کنند می‌گویند چیزهای که در تاریخ است
دروغ است خب چرا به جای این که بیایی تاریخ را
انکار کنی نمی‌آیی خودت را عوض کنی؟ خودت را
در ظلم و در جهالت نگه می‌داری ولی تاریخ را
می‌آیی

عوض می‌کنی؟، خب خودت را عوض کن
تاریخی که تمام افراد از اول پیدایش آن تا حتی همین
قرن اخیر که آن شاعرانیل شاعر مصری در آن
مجلس بسیار باشکوهی که ملک‌فؤاد در قاهره
تشکیل داد و در آن جا در مقام مدح و ثناگویی از
جناب عمر اشاره به این قضیه آتش زدن در را می‌کند
دیگر تا این اواخر هم راجع به این قضیه شعر گفته
بودند آن وقت شما چی را می‌خواهید انکار کنید؟
مثل این که الان بیایم بگوییم انقلاب اسلامی وجود
نداشته همه حرف‌هایی که می‌گویند بی‌خود است
به ما می‌خندند! یک چنین قضیه به این مهمی که
اتفاق افتاد خب مگر می‌شود انسان بیاید تاریخ را
انکار کند؟ بعضی از افرادی که در این جا بودند و از
دنیا رفتند انسان بگویند این‌ها اصلاً نبودند خیالات
است! خیالات چیست؟ این شخص این جا بوده
زندگی کرده شصت سال هفتاد سال زندگی کرده
همسایه‌ها می‌شناسند فامیل می‌شناسند.
خلاصه دست انکار ما خیلی عالی است، فوراً
انکار می‌کنیم.

بله، آن می‌آید در آن جا در مقابل ملک فؤاد در آن قضیه که می‌گویند وقتی من این را می‌خواندم در آن جا گفته بود وقتی که ایشان این شعر را گفت چند نفر به عنوان اعتراض بلند شدند و از مجلس بیرون رفتند، از آن افرادی که محب اهل بیت بودند از مجلس ملک فؤاد بلند شدند و حرکت کردند و رفتند بیرون و مجلس را ترک کردند که از جمله اشعارش این است

و قَوْلُهُ لِعَلِي قَالَهَا عُمَرُ *** أَكْرَمِ بِسَامِعِهَا وَ أَعْظَمِ

بِمُلْقِيهَا

حَرَكَتُ دَارِكٍ لَا ابْقَى عَلَيْكَ بِهَا *** إِنَّ لَمْ تَبَايَعِ وَ

بِنْتُ الْمُصْطَفَى فِيهَا

می‌گوید عجب کلام بزرگ و عجب کلام عالی عجب کلام رفیعی جناب خلیفه ثانی عمر فرمود در وقتی که داشت به علی می‌گفت که اگر بیعت نکنی خانه تو را آتش می‌زنم و خانه را بر سرت خراب می‌کنم احسنت آفرین به آن کسی که این کلام را شنید که علی باشد و چه قدر بزرگوار و منیع است آن کسی که این کلام را ادا کرد.

به به شما نگاه کنید ببینید شاعر قرن
دموکراسی، چون مساله تبدل فرهنگی و رنسانس
فرهنگی اول از مصر شروع شده بود در همین قرن
اخیر و بعد به سایر کشورهای دیگر رفت. لذا
کتاب‌ها شروع کرده بودند به ترجمه و اینها و لذا از
نظر کتاب و فرهنگ و ترجمه و اینها مصر حدود
سی سال از ما جلوتر است.

این افکار پوچ و مزخرفی که الان شما
می‌شنوید که راجع به وحی این مزخرفات را
می‌گویند راجع به پیامبر، این افراد مسلمان شیعه مثلا
می‌آیند و این مسائل را می‌گویند راجع به ائمه که
کلام ائمه حجت نیست! آن آقا اخیراً در اصفهان
گفته پیغمبر هم گناه می‌کرده! اشکال ندارد بعد توبه
می‌کرده! این

مطالب از آن جا قبلا در صدسال پیش و این‌ها نشأت گرفته و آمده و به اصطلاح زمان بعد از حدود زمان سیدجمال‌الدین اسدآبادی و به دنبالش محمد عبده و استاد رشید رضا که این‌ها یک چنین افکار نوگرایی در مبانی اسلام را آورده بودند مطرح کرده بودند این‌ها از آن‌ها نشأت گرفته.

بنده در همین کتابی که تألیف کردم [افق وحی] و تمام شده انشاءالله به نظر می‌رسد اگر خدا بخواهد تا یک ماه دیگر خارج بشود بنده در آن جا گفته‌ام خب چرت و پرت گفتن هنر نیست بنده بهتر از شما بلدم بگویم اگر قرار بر این است که هر مزخرفی را انسان بیاید و مطرح کند خب من از شما جلوترم چون بیشتر می‌دانم اطلاعاتم بیشتر است چرت و پرت بیشتر می‌توانم بگویم، هنر به این است که بیاید بگوید آقا در وحی اشتباه بوده پیغمبر بر اساس فرهنگ آن موقع حرف می‌زده الان عوض شده پیغمبر اشتباه می‌کرده بعد خودش را تصحیح می‌کرده، حرف‌های ائمه از حجیت ساقط است، خب اگر این است ما هم می‌آییم می‌گوییم ما هم

ادامه می‌دهیم اصلا ما می‌گوییم پیغمبری نبوده و راحت کنیم، ما هم بلدیم، اصلا کی گفته ائمه بودند؟ این هایی که توی کتابها است بی‌خود است! چرت‌وپرت است! مزخرف گفتن هنر نیست، حرف صحیح زدن و با مبنا هنر است، حرف از روی حساب زدن هنر است، حرف از روی مبانی غیرقابل خدشه هنر است، والا همه بگویند به نظر من این می‌رسد من حدس می‌زنم من را گمان بر آن است خب بنده را هم گمان بر آن است که حسب و نسب شما مشخص نیست گمان بر آن است، می‌گوید بنده شناسنامه دارم بی‌خود کردی شناسنامه‌ات قلبی است اگر قرار بر حرف زدن است آدم همه جور می‌تواند حرف بزند.

این‌ها انسان نیستند که این مطالب را می‌گویند، شرف انسانی و وجدان انسانی ندارند، البته بنده این مطالب را آن‌جا به این کیفیت نگفتم آن‌جا بحث علمی است این مطالبی هم که می‌گوییم علمی است منتهی در هرجایی صحبت متناسب با خودش است این‌ها آدم نیستند کسی آن قدر بی‌شرم

و بی حیا و بی شرف باشد که اگر بخواهند کمترین
مطلب را به او نسبت بدهند، می خواهد شکم طرف
را جر بدهد ولی بلند شود بیاید به پیغمبر این حرفها
را نسبت بدهد!

این خیلی آدم بی شرم و بی حیایی باید باشد،
خیلی این آدم آدم بی وجدانی باید باشد که نان و
نمک پیغمبر را بخورد و بعد بیاید بگوید ائمه
کلامشان برای ما حجت نیست و دروغ می گویند!
امام صادق علیه السلام دروغ گفته معنایش این است،
کلام ائمه حجت نیست یعنی همه روایات دروغ
است و همه مطالب دروغ است خیلی بی حیایی
می خواهد واقعا.

و تعجب این جاست که یک مشت آدم های
نادان و نفهم دنبال این الاغها راه افتادند و با اسم
نوگرایی و نوحنبلی و نوشیعه و نو و نو خیال کرده
اند اینها هم متاعی در این بازار برای تماشا و عرضه

تقدیم کرده اند.

آمدند امیرالمؤمنین علیه‌السلام را انتخاب کردند به زور هم انتخابش کردند ولی همین آدمی را که به زور انتخاب کردند می‌گوید هرکسی نمی‌خواهد با من بیعت کند، نکند علناً بلند می‌شدند به امیرالمؤمنین علیه‌السلام سبّ می‌کردند در صحبت هایشان (ما این حرفها را کجا می‌بینیم؟) اصحاب می‌خواستند در دهانش بزنند حضرت می‌فرمود بنشین بگذار حرف بزند حرف می‌زند بگذار بزند آبروی خودش را می‌برد؟ نه، حضرت یک نفر را به زندان انداختند به خاطر فحش‌ها و سب‌هایی که به او می‌کردند؟ نه، آمد اعلامیه بدهد که این بر علیه ماست و بر علیه نظام ماست و بگیریدش و به زندان بیاوریدش؟ هیچ کاریش نداشتند، خودت نفع نمی‌بری و ضرر می‌کنی خودت خودت را از رسیدن به یک نعمت محروم می‌کنی، تا وقتی که اقدام نظامی نکرده بودند کاریش ندارد اصلاً بیاید به ما فحش بدهد و می‌دادند، به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فحش می‌دادند سب می‌کردند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در برگشتن از جنگ
جمل به کوفه که رسیدند آن جا را برای خلافت
انتخاب کردند، البته مردم کوفه نگذاشتند
امیرالمؤمنین علیه‌السلام بروند مدینه و برگردند و
حضرت در آن جا توقف کردند و کوفه شد مقرّ
خلافت و حضرت هم در آن جا چندسالی بودند تا
این که به شهادت رسیدند.

امام حسین علیه‌السلام هم که حرکت کردند
آمدند و قضیه کربلا اتفاق افتاد. امام سجاد و امام باقر
و امام صادق علیهم‌السلام این‌ها فقط شهادتشان در
مدینه بود و بعد از امام موسی بن جعفر علیه‌السلام
دیگر همین طور که بود به بغداد هارون حضرت را
در زندان‌های مختلف قرار داد در بصره و آخر هم در
بغداد، امام رضا علیه‌السلام را هم که آوردند به مرو
و در آن جا به شهادت رساندند و امام جواد
علیه‌السلام و همین طور امام هادی و امام عسکری
علیهم‌السلام.

لذا ائمه علیهم‌السلام این‌ها پراکندگی که پیدا
کردند این پراکندگی به میل و اختیار خودشان نبوده

تنها امامی که ولادتش در مدینه اتفاق نیفتاد فقط امام
زمان علیه‌السلام بود که حضرت در سامرا ولادت
پیدا کردند و در همان سامرا هم بعد از گذشت پنج
سال به امامت رسیدند ولی سایر ائمه همه
ولادت‌هایشان در خود مدینه بود.

اگر ما بخواهیم نگاه کنیم به تاریخ ائمه
علیهم‌السلام می‌بینیم یک مساله خیلی مرموزی در
این جریانی که وجود دارد نسبت به زیست و زندگی
ائمه تقریبا از نیمه به آن طرف یعنی از امام صادق
علیه‌السلام به این طرف یک دگرگونی ما در زندگی
ائمه مشاهده می‌کنیم یک اختلافی را مشاهده
می‌کنیم کم‌کم احساس می‌کنیم که انگار خواست
خدا این بوده که ائمه را کمتر در معرض ارتباط با
مردم

در بیاورد یعنی یک جریانی بود برای این که کم کم مردم از دیدن ظاهری ائمه فاصله بگیرند تقریباً حدود چهار سال (هشت سال هم ذکر کرده اند) بیش از چهار سال موسی بن جعفر علیه السلام دیگر با مردم ارتباطشان قطع بود در این زندان های متعددی که هارون موسی بن جعفر علیه السلام را در آن جا زندانی می کرد طبعاً ارتباط قطع بوده البته این ارتباط به وسیله نواب و وکلای حضرت بوده و افرادی که با حضرت ارتباط داشتند علمایی بودند در شهرهای مختلف مردم به آنها مراجعه می کردند و حضرت با آن نیروی ولایتی که داشتند آن جریان و سیر هدایت مردم را از باطن متکفل بودند.

ما خیال می کنیم امام علیه السلام تنها نیرویش آن موقعی است که در منزل زندگی کند در منزلش باز باشد مردم بیایند و بروند امام علیه السلام ارتباطش با نفوس مثل ما نیست ما این در را ببندند بین ما و مردم دو میل شیشه فاصله باشد تمام شد کاری نمی شود بکنی قدرت ما این قدر است خیلی زور که بزنیم این قدر است فقط وقتی است که یک

میکروفون بگذارند جلوی ما و رفقا بنشینند جلوی ما و حرف بزنیم همین که یک شیشه بیاید فاصله بشود خلاص، انگار نه انگار ارتباطی وجود دارد اما امام علیه‌السلام که این نیست، ارتباط امام با تمام ذرات عالم و با تمام نفوس و با تمام آن تعلقات است با همه آنها امام علیه‌السلام از نقطه نظر نفس و باطن مرتبط است چه فرق می‌کند ندیدن امام ندیدن است چه این که امام در این جا باشد شما پشت دیوار باشید ارتباطتان قطع است یا امام در مدینه باشد و با مردم ارتباط داشته باشد ولیکن شما در کرمان باشید، باز ارتباطتان قطع است حالا به صرف این که امام علیه‌السلام در مدینه است خب بین کرمان و مدینه هزارها کیلومتر فاصله است درست شد.

بینید ما در تخیل زندگی می‌کنیم ما امام علیه‌السلام را هم امام خیالی می‌دانیم ما امام را فردی می‌دانیم که برای این که بخواهد با مردم ارتباط داشته باشد باید حتما توی خانه‌اش باشد در خانه‌اش باز باشد حسینیه داشته باشد منبر داشته باشد صحبت بکند، برای مردم حرف بزند می‌گوییم این خوب شد

والا اگر فرض بکنید قرار باشد امام در منزل خودش باشد بگوید آقا بنده می‌خواهم این یک هفته در را بندم کسی نیاید! ای آقا چه کار کنیم.

همان زمان مرحوم آقا افراد می‌آمدند خب از نظر ارتباط با مرحوم آقا بودند سایر آقازاده‌های ایشان بودند خب ما گاهی رابط بودیم بین افراد و بین مطالبی که می‌گفت یک روز یک بنده‌خدایی به ما تلفن کرد و گفت که آقا این ذکر ما تمام شده می‌خواهیم این آقا را ببینید و این ذکر را ما چه کنیم گفتیم بسیار خب ما فردا اصلاً نرفتیم آقا را ببینیم این طور نبود که من هر روز بخوام بروم اغلب روزها می‌رفتم ولی گاهی روزها آن روز اتفاق افتاد نشد فردا شب ایشان تلفن کرد که آقا را دیدید؟ گفتم ما امروز ایشان را ندیدیم بنده‌خدا هیچی نگفت فردایش رفتیم پیش مرحوم آقا که در ضمن کارهایی که

داشتیم این مطلب را هم به ایشان بگوییم
مطالب را به ایشان گفتیم موقع این که شد گفتند فعلا
حال ندارم خب ایشان تا این جا حرف های ما را
جواب دادند به این که رسید گفتند حال ندارم ما
برگشتیم شب آن بنده خدا تلفن کرد که آقا ذکر ما را
گرفتید؟ گفتم نه نتوانستیم نشد ما که نمی آمدیم
خصوصیات و جزئیات را بگوییم چی شد یک مقدار
بنده خدا دمغ شد: این هم رابط است آقا گذاشته!
خب دیگر روز سوم شد رفتیم پیش آقا دیدیم ایشان
مشغول نوشتن است دیدیم الان که وقتش نیست ما
وقتی که می رفتیم پیش ایشان و ایشان مشغول نوشتن
بودند یک سلام می کردیم و می آمدیم بیرون عادت
ما این بود اگر ایشان کار داشتند خودشان سرشان را
بلند می کردند و می گفتند بایست اگر نه یعنی برو.
دیدیم ایشان سرشان را بلند نکردند و امروز هم باید
تشریف ببریم خدا به خیر کند امشب این تلفن
می کند شب بنده خدا تلفن کرد گفتم آقا نشد! دیگر
صدایش درآمد گفت آخر آقا این رسمش است سه
روز است شما ما را معطل کردید ما آن موقع یک

چیزیمان می شد مثل الان و شروع کردیم با ایشان به شوخی کردن، گفتم آقا شما کی تاریخ زدید به فنا برسید؟ تاریخی که در پرونده‌ات برای فنا زدی یک هفته به تأخیر بیانداز من قول می‌دهم هیچ طوری نمی‌شود ملائکه و این عالم تکان نمی‌خورد از سر جایش گفت آقا این چه قسم صحبت کردن است؟ گفتم خب شما همه جور دیدی این قسمش را هم ببین (سر کیف بودیم و گفتیم یک مقدار باهاش حال کنیم) هی ما سربه سرش گذاشتیم و او بیشتر عصبانی می‌شد تا این که بالاخره بنده خدا به حالت قهر خداحافظی کرد فردا یک جلسه‌ای بود منزل مرحوم آقا، مرحوم آقا آمده بودند و یک صحبتی قرار بود بکنند ایشان صحبتشان را کردند و از آن حسینه آمدند که بروند به اتاق کارشان در کتابخانه‌شان من دیدم این دارد به اخوی بزرگتر ما صحبت می‌کند متوجه شدم راجع به ذکرش است، بخاری که از ما بلند نشد سه روز هم سرکارش گذاشتیم حالا اقلاً بلند شود برود به خیال خودش ما سرکارش گذاشتیم من یک دفعه دیدم اوه اوه داد مرحوم آقا از توی آن

کتابخانه بلند شد بلند شو برو بگو به همان
آقاسیدمحسن حرفش را بزند بلند شو برو بنده خدا
بی چاره برادرمان در آمد دیدیم رنگ به صورتش
نیست گفت آقا مگر شما رابطتتان فلانی نیست برای
چی به من گفتید؟ ایشان گفت ما سه روز است به
ایشان گفتیم ایشان گفت به من چه ربطی دارد؟
هیچی دیگر آن بنده خدا هم دیگر به ما چیز نکرد بعد
از دو سه روز من به آقا گفتم این را و ایشان هم گفتند
بگو فلان و من خودم تماس گرفتم و گفتم شما یک
چنین کاری انجام بدهید.

ما خیال می کنیم اولیاء خدا این ها افراد عادی
و ظاهری هستند مثل خود ما حرف بزنند با مردم
ارتباط دارند، حرف نزنند ارتباطشان قطع است مردم
را ببینند آن رابطه برقرار است، مردم را نبینند دیگر
رابطه قطع است، این مربوط به اولیاء خدا، دائما در
تردد باشند ما دیگر مساله را اشکالی درش نمی بینیم

اما این تردد وقتی قطع بشود هان چی شده؟
اگر اولیاء خدا سالم باشند دیگر خیالمان جمع است
اما اگر یک مرضی پیدا کنند هی از هم می پرسیم آقا
چی شد؟ از آقا چه خبر؟ مریض است هنوز؟ چی
است حالا یا مریض یا سالم است دیگر این حرفها را
ندارد بالاخره مثل همه مردم مریض می شود سالم
می شود ما اولیاء خدا را در تخیل خودمان قرار دادیم
جایگاه اولیاء خدا در [ذهن] ما جایگاه واقعی نیست
جایگاه خیالی و توهمی است.

حالا شما همین را ببرید بالاتر به امام
علیه السلام مساله را منتسب کنید تا وقتی که امام
علیه السلام در مدینه است و مردم با او ارتباط دارند
آن هایی که در کرمان هستند می گویند الحمدلله
ارتباط است حالا بابا تو که امام را ندیدی ولی همین
که می شنود امام در خانه اش باز است مریض نیست
سفر نرفته افراد می روند منزلش می آیند کار تمام
است گرچه این سه هزار کیلومتر هم فاصله داشته
باشد اما همین که می شنویم موسی بن جعفر
علیه السلام را هارون زندانی کرده انگار سقف بر سر

ما خراب شده ای وای چه کنیم امام را هم که دیگر زندانی کردند چه کار کنیم؟ چه کار کنیم چیست؟ کوفت و چه کار کنیم، مگر تا حالا که سه هزار کیلومتر فاصله داشتی امام را می دیدی؟ حالا که سه هزار کیلومتر فاصله داشتی مگر با امام ارتباط داشتی مگر با امام با موبایل حرف می زدی؟ حالا الحمدلله آن زمان موبایل که نبود والا ائمه معلوم نبود از دست مردم چه می کشیدند؟ دیگر زندگی نداشتند نه، تا می بینیم وضع امام علیه السلام عوض شد تمام اعتبارات ما هم یک دفعه عوض می شود به هم می ریزد خب حالا که ما با امام ارتباط نداریم حالا که امام را در زندان انداختند چه باید کرد؟ فرقی نکرده آن موقع امام در مدینه بود در کوچه فلان خانه فلان شماره فلان الان امام در زندان در سلول شماره فلان در آن بصره در آن جا قرار دارد تازه امام علیه السلام در بصره که بودند می گفتند خدایا یک جای خلوتی از تو می خواستم الحمدلله این جا را نصیبمان کردی حضرت در بغداد خیلی دیگر وضع وخیم شد و دیگر واقعا اعمال وحشیانه ای که آن سندی کرد

کارهای که خیلی عجیب، عرصه را بر امام
علیه‌السّلام تنگ کرد والا در بصره که بودند می‌گفتند
از خدایمان است الحمدلله یک جای خلوتی پیدا
کردیم موسی بن جعفر علیه‌السّلام صبح سجده
می‌رفتند ظهر سر از سجده برمی‌داشتند چند ساعت
سجده‌شان طول می‌کشید و خود من یک چنین
سجده‌هایی از مرحوم پدرمان در دوران طفولیت
می‌دیدم چند ساعت سجده‌هایشان طول می‌کشید.
تازه حضرت می‌گفتند خوب شد یک جایی پیدا
کردیم حالا آن جا می‌خواهد خانه باشد، بالای کوه
باشد، سلول زندان باشد تفاوت نمی‌کند آن امامت و
ولایت هم که سر جای خودش محفوظ است، تمام
نیات افراد را در هر کجای کره زمین در سلول است
می‌داند خطوراتی که می‌کند می‌داند با همه افراد
ارتباط دارد در زندان او امام است مثل من که نیست
حسابش یک چیز

دیگر است و مساله دیگر دارد.

چند سال مردم از ارتباط حضوری با امام علیه‌السلام محروم شدند تا این که مساله عوض شد قضیه امام رضا علیه‌السلام پیش آمد تا چندسال امامت امام رضا علیه‌السلام هم مخفی بود به خاطر خفقان و تقیه، اصلاً امامت امام رضا علیه‌السلام مخفی بود بعد کم‌کم اظهار شد با آن روایتی که در آن موقع بوجود آمد امام رضا علیه‌السلام را هم که مأمون گرفت و به مرو برد دوباره ارتباط قطع شد در زمان امام جواد علیه‌السلام ما می‌بینیم اولین امامی که در سن صباقت و طفولیت به امامت رسید امام جواد علیه‌السلام بود ببینید یک دفعه اعتباراتی که ما در ذهنمان برای امام داشتیم شکست، حتماً امام باید بیست سال سی سال عمرش باشد تا این که بتواند این منصب امامت را تحمل کند. واقعاً امروزه این مردم این‌هایی که این حرفها را می‌زنند نسبت به امام جواد علیه‌السلام که در نه یا یازده سالگی به امامت رسید چه می‌گویند؟ می‌گویند بچه نه ساله هم امام می‌شود؟ همین است که می‌گوییم حرف امام

علیه‌السّلام حجت است ببینید اصلا ادراک ما و فهم ما نسبت به مساله امامت یک ادراک کیلویی است، ادراک کِشی منی است، ادراک باسکولی و ترازویی است اگر یکی بخواهد به امامت برسد حتما باید یک متر و هفتاد به بالا قدش باشد حدود هفتاد کیلو هم باید وزنش باشد واقعا عرض می‌کنم ما اعتقاداتمان این است واقعا مردم از نظر تفکر و آن برداشتی که از مساله ولایت کردند یک چنین خصوصیتی دارند.

در قضیه امام جواد علیه‌السّلام یک دفعه همه آن یافته‌ها به هم ریخت مردم آمده اند می‌گویند امام رضا علیه‌السّلام به شهادت رسید خب بعد از امام رضا علیه‌السّلام چه کسی؟ امام جواد علیه‌السّلام، اه این که بچه است این اه که می‌گویند مال چیست؟ مال این است که تا به حال یک چیز دیگری از امامت در ذهن داشتند یک دفعه به هم ریخت بلندشویم برویم امتحانش کنیم طرف آمده بود شنیده بود امام هادی علیه‌السّلام ایشان حدود ده سال سنشان است گفته بود که خب حرکت می‌کنیم می‌رویم برای دیدن امام هادی چی ببریم؟ آقا توپ فوتبال آورده

بود! توپ، حالا برای شما خیلی عجیب است الان
باور نمی‌کنید که چه طور ممکن است یک شخص
شیعه‌ای برای دیدن امام علیه‌السلام توپ ببرد؟!
توپ قلقلی و رنگارنگی، وقتی که در مدینه وارد در
مجلس امام هادی علیه‌السلام شد البته این را برای
امام جواد علیه‌السلام هم ذکر کردند نگاه کرد دید
تمام افراد نشسته‌اند در مجلس بزرگان از علما از اهل
تسنن غیر اهل تسنن شیعه‌ها همه نشسته‌اند و
هرکدام با خودشان یک انبانی از سوال برداشتند
آوردند سوال می‌کنند چنان حضرت می‌پپچاند
می‌برد در یک جایی که طرف اصلا گیج می‌شود چی
گفت چی سوال کرد؟ اگر این طور باشد جوابش این
طور است اگر این طور باشد جوابش این است اصلا
طرف می‌گوید چی می‌خواستیم چی شد؟
می‌خواستیم چی سوال بکنیم؟

تازه این توپ را که می‌خواست به امام
علیه‌السّلام بدهد آهسته کرد زیر عبایش که کسی
نفهمد و بعد گذاشت در توبره‌اش و کیسه‌اش و آمد
بیرون.

ببینید ادراک مردم نسبت به امام این طوری
بوده، ادراک ادراک کشی منی است باسکولی به
اصطلاح، هر امام وزنش بیشتر باشد امامتش بیشتر
است هرکسی قدش بلندتر باشد آن امامتش رفیع‌تر
است از زمان امام جواد علیه‌السّلام یک مرتبه سدها
فرو ریخت مردم دیدند اه ما امام نه ساله هم داریم
قضیه چیست؟ تا حالا آن که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله
بود که چهل سالش شده بود که به بعثت رسید،
امیرالمؤمنین علیه‌السّلام او هم که در سی و
سه‌سالگی به خلافت و امامت رسید چون وقتی که
حضرت به بعثت رسیدند امیرالمؤمنین ده ساله بودند
بیست و سه سال هم مکه و مدینه می‌شود
سی‌وسه‌سال هم خیلی زیاد است دیگر کامل مرد
است نه می‌شود امام بشود مشکلی پیش نمی‌آید
عیب ندارد امام حسن علیه‌السّلام هم در همین

حدودها حتی بالاتر به امامت رسیدند چهل و چند سال بود امام حسین علیه السلام هم بالاتر حتی از امام حسن هم بالاتر حتی پنجاه سالگی بود که رسیدند اینها قابل بود سنها قابل قبول بود سرد و گرم روزگار را چشیده بودند فراز و نشیب حوادث را چشیده بودند می شد امام بشود یعنی این می خورد به این که امام سجاد علیه السلام خب سانشان بیست و چند سال بوده و حضرت علی اکبر علیه السلام بزرگتر از امام سجاد علیه السلام بودند امام سجاد فرزند دوم امام حسین بودند اول حضرت علی اکبر و بعد امام سجاد و امام سجاد در عاشورا فرزندشان امام باقر پنج ساله بود یعنی از جمله ائمه ای که چند امام را درک کرده بیشتر امام باقر است که در پنج سالگی هم جدشان امام حسین را دیدند و هم پدرشان را دیده بودند یعنی دوتا امام را امام باقر علیه السلام دیده بودند دوتا امام قبل را دیده بودند این امام باقر بودند و همین طور می رسد مساله به امام رضا علیه السلام که امام رضا در سن بالا چون خیلی دوران امامت امام رضا علیه السلام طول نکشید ولی

یک دفعه به امام جواد علیه‌السلام که می‌رسیم یک دفعه تمام باورهایمان می‌ریزد به هم اه یک بچه نه ساله شده امام! خب برویم ببینیم چه خبر است؟ امتحانش کنیم زور در کار نیست چماق در کار نیست می‌خواهی قبول کنی بکن، قبول نکنی در سرت می‌زنیم! بفرما بلند شو برو سوال کن از هر جا می‌خواهی سوال بکن تا بفهمی امام کیست همان طوری که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جواب می‌داد این طفل نه ساله جواب می‌دهد، همان طوری که امیرالمؤمنین علیه‌السلام جدش جواب می‌داد همین طوری این جواب می‌داد، همان کارهایی که آنها می‌کردند این دارد می‌کند کارهای مربوط به امامت همان را دارد انجام می‌دهد چه کار می‌خواهی؟ مرده زنده کردن بسیار خب، خورشید برگردان این که چیزی نیست مساله‌ای نیست امام جواد علیه‌السلام می‌تواند خورشید را برگرداند یا نمی‌تواند؟ خب برو سوال کن، راجع به علم غیب

مربوط به مسائل غیب سوال بکن می گوید اه

این که با پدرش فرقی نکرد چرا سنش کم است؟

این جا به این نکته می رسیم که مساله امامت

به سن کاری ندارد ببینید یک دفعه فرو ریخت بنایی

که ما در ذهن داشتیم با یک تغییر اساسی بر هم

ریخت فهمیدیم نه مساله امامت یک مساله لطف

الهی است که ارتباطی به سن ندارد می تواند در یک

کسی که سنش کم هست این انجام بشود بعد مساله

مهم تری که در این جا اتفاق افتاد این بود که دوران

امامت امام جواد علیه السلام حضرت بیست و پنج

سالشان بود از دنیا رفتند و شهید شدند یا

بیست و هفت سال یعنی یک جوان بیست و پنج ساله

اولین امامی که در سن کوتاهی از عمر به شهادت

رسید امام جواد علیه السلام بود که در سن

بیست و پنج سالگی حضرت به شهادت رسیدند این

هم یک دفعه چه می کند؟ یک دفعه وضعیت ذهنی

را برمی گرداند که بیست و پنج سال بیشتر ایشان عمر

نکرد! خب این امام علیه السلام قدرت دارد نمی شود

که قدرت نداشته باشد چرا جلوی شهادت خودش

را نگرفت یک سی چهل سالی در این دنیا باشد و عمر
کند این دوباره به انسان این مطلب را می فهماند که
امام علیه السّلام خواستش خواست خداست اراده اش
اراده خداست و هیچی از خودش ندارد
بیست و پنج سالگی بفرمائید می رویم سی سالگی
بفرمائید پانزده سالگی بفرمائید هیچ برای امام
علیه السّلام در این جا سن مطرح نیست مهم پرداختن
به تکلیف امامت و ولایت است آن فقط هست
می گویند بیا بیا تا این جا، تا این جا دیگر استوپ
[stop] تمام شد خدایا من هنوز بیست و پنج سال
سِنِّم است! سِنِّت بیست و پنج سال باشد یا ده سال
برای ما فرقی نمی کند تا این جا تو را آوردیم از این
جا به بعد مسند به کس دیگری واگذار می شود همین
قضیه را ما می بینیم راجع به امام هادی علیه السّلام
اتفاق می افتد یعنی راجع به امام هادی علیه السّلام
همین مطلب می بینیم دوباره اتفاق می افتد حضرت
در یازده سالگی به امامت می رسد در قضیه امام
هادی علیه السّلام دیگر مساله به آن اوج و نهایتش
می رسد یعنی امام هادی علیه السّلام پس از گذشت

چند سال در مدینه به دستور متوکل خلیفه عباسی حضرت را به سمت سامرا تبعید می‌کنند یک عده از لشکر را می‌فرستد می‌گوید با احترام ایشان را بیاورید به سامرا تبعید دیگر، بعد حضرت را در یک جا و مکان نامناسب قرار می‌دهد حتی زندان می‌کند خیلی مفصل دیگر از زمان امام هادی علیه‌السلام ارتباط مردم با امامت قطع می‌شود مگر یک افراد خاصی و یک اشکال خاصی این‌ها می‌آمدند و با امام علیه‌السلام یعنی کاملاً در سامرا اگر کسی برود در یک چهاردیواری بسیار بزرگی است که آن جا را مُعَسْکَر می‌گویند محل ارتش و پادگان، این آقای متوکل حضرت را در آن جانگه می‌دارد در آن پادگان اسکان می‌دهند ارتباط مردم قطع است خب کم‌کم باید مردم بیرون بیایند و از ظاهر خارج بشوند کم‌کم باید مردم بدانند که باطن مساله مهم است ارتباط ظاهر داشتن و نداشتن مهم نیست این قضیه در زمان امام حسن عسکری علیه‌السلام دیگر

می‌رسد به نهایت یعنی در زمان امام هادی
علیه‌السّلام سیر خودش را طی می‌کند دیگر در زمان
امام حسن عسکری علیه‌السّلام غیر از یک چندتایی
انگشت‌شمار اصلاً کسی نمی‌توانست امام حسن
علیه‌السّلام را ببیند بیرون می‌آمدند با خود خلیفه
عباسی می‌آمدند بیرون برمی‌گشتند تحت‌الحفظ
می‌آمدند گاهی فقط روز عیدی بود یا روز عید قربان
یا فطری بود مردم امام حسن علیه‌السّلام را می‌دیدند
که با خلیفه دارند می‌روند نماز عید شرکت می‌کنند
والا اصلاً ارتباطی نبود یک شخصی می‌آید آن جا که
امام علیه‌السّلام را بشناسد یک چیزی در دلش نیت
می‌کند که من این سؤال را از امام بکنم که در لباس
جنب از حرام آیا می‌شود نماز خواند نجس هست یا
نه؟ ولی سوال را نمی‌گویم اگر امام، امام است
جواب را باید به من بدهد مگر امام نیست؟ مگر خبر
ندارد؟ جواب بدهد می‌آید می‌ایستد از ایران هم
آمده بوده می‌آید آن جا می‌ایستد در آن روزی که با
خلیفه حضرت داشتند می‌رفتند موقعی که داشتند
برمی‌گشتند یک دفعه مردم می‌بینند که حضرت

اسبشان را دارند هدایت می کنند به سمت مردم کنار مردم آمدند آمدند تا رسیدند به این شخص گفتند فلانی لباس جنب از حرام نجس نیست خب می فهمد یعنی ارتباط این قدر ارتباط پیچیده و ضعیفی بود که مردم مساله امامت را بفهمند و بشناسند که به این دیدن ها و آمد و شدها نیست به این در باز کردن ها و ارتباط با مردم داشتن نیست، راهی است که قرار می گیرد.

این قضیه امام حسن عسکری علیه السلام مثل جدشان بیست و هفت سال بیشتر طول نکشید که امام حسن علیه السلام شهید می شوند باز ما در این جا می بینیم که دیگر امام زمان علیه السلام رکورد را می شکند در سن پنج سالگی حالا آن جدش امام جواد علیه السلام خب نه سال یازده سال این دیگر پنج سال بابا در سن پنج سالگی امام زمان علیه السلام که سنشان پنج سال بود دو متر قدشان نبود همین قدر بودند این مساله دیگر به طور کلی برای مردم جا می افتد که: نه امامت به سن است نه امامت به دیدن است نه امامت به ارتباط است نه امامت به حضور

است نه امامت به حرف زدن است نه هیچی هیچی
نیست امامت یک مساله دیگری است مافوق این
حرفها که در قالب سن و قد و وزن و کشش و کشی
منی این چیزها اصلا مساله امامت در نمی آید آن یک
مطلب دیگری است یک عنایت خاصی است که
شامل فقط چهارده نفر شده و این سکه فقط به نام
اینها زده شده بله شیعیان آنها می توانند در تحت
حمایت آنها به همان مراتب برسند آن یک مطلب
دیگر است.

لذا ما می بینیم در جریان غیبت صغری زمینه
برای عادت کردن مردم به این مساله آماده می شود
هفتادوپنج سال امام علیه السلام با مردم ارتباط
نداشت فقط توسط نواب خاص چهار نایب یعنی با
یک نفر هم ارتباط ندارد آن نایب اول عثمان بن سعید
نایب دوم محمد بن عثمان نایب سوم حسین بن روح

و

نایب چهارم هم علی بن محمد سمري این چهارنایی بودند که قبر هر چهارتا هم در بغداد است با مردم ارتباط داشتند مردم می آمدند مطلب شان را در نامه می نوشتند می دادند به این ها و این ها مطلب را شب زیر آن سجاده ای که نماز می خواندند می گذاشتند، قاعده این بود نه این که این ها ببینند این طور نبوده این ها هم نمی دیدند حالا یک وقت بر حسب نظر خود حضرت بود جدا بود ولی این ها تازه امام را نمی دیدند ارتباط این ها با امام این طوری بود صبح که می شد دست می کردند آن نامه را در می آوردند می دیدند حضرت جواب را آن زیر نوشتند این روشی بوده که در طول هفتاد و پنج سال بین نواب خاص امام علیه السلام و بین مردم بوده دیگر در این هفتاد و پنج سال عادت کردند به این که دیگر امام علیه السلام را نبینند ولی ارتباط داشته باشند کاغذشان این طوری جوابش می آید و دقیق مو نمی زند همان جواب می آید و همان مساله مطرح می شود و پاسخش داده می شود.

بعد از گذشت هفتاد و پنج سال از زمان غیبت

صغری دیگر این جا غیبت کبری شروع می شود یعنی
 حضرت در آن نامه ای که برای علی بن محمد سمری
 می نویسند در آن جا می فرماید که فَانَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَ
 بَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعِ امْرَكَ وَ لَا تُوصِرِ إِلَىٰ أَحَدٍ فَيَقُومُ
 مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ (اگر در خود
 عین عبارات و الفاظ اشتباه نکنم) تو از امروز تا شش
 روز دیگر بار سفر آخرت را باید ببندی و دیگر به کسی
 وصیت نکن که غیبت کبری دیگر انجام شد بعد
 حضرت در آن جا می فرماید هر کسی که ادعای رؤیت
 بنده الا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ
 الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُّفْتَرٍ قبول نکنید از کسی که ادعای
 رؤیت مرا کرده، قبل از ظهور سفیانی هر کسی که
 ادعای رؤیت بکند این کذاب است مثل همین ها که
 درآمدند و اخیراً و قبل از اخیر که خودشان را باب امام
 زمان معرفی کردند و واسطه معرفی کردند و الان هم
 هستند و خیلی زیادند قبل از ظهور سفیانی، این روش و

^۱ بحار الانوار جلد ۵۱ صفحه ۳۶۱

مرام امامت که از زمان موسی بن جعفر علیه السلام شروع شد و ادامه پیدا کرد این قضیه به يك مساله حیاتی ما را می‌رساند آن جهتی که ما باید از این استفاده کنیم چیست؟ این است که راه رسیدن به خدا همیشه باز است همیشه هست هیچ متوقف بر این و آن نیست مهم این است که ما چه قدر خود را نسبت به آن اهداف مان و نیات مان با اهتمام و با جدیت احساس کنیم آن مهم است که گر گدا کاهل بود است، این قضیه، همیشه راه هست امام علیه السلام در مدینه باشد راه خدا باز است امام را در زندان ببرند راه خدا باز است امام در سن کم باشد راه خدا باز است امام در مدینه باشد و هنوز امامتش برای مردم مشخص نباشد باز راه خدا باز است بعد از وفات امام صادق علیه السلام چند نفر آمدند که یکی از آنها

یونس بن عبدالرحمن بود این‌ها سه نفر بودند آمدند در مدینه و گفتند برویم ببینیم امام چه کسی است؟ آمدند گفتند امام را معرفی کردند؟ گفتند نه معرفی نشده و نمی‌دانیم این‌ها گفتند ای وای خاک بر سرمان دیگر حالا ما چه طوری به کوفه برگردیم؟ و چی به مردم بگوییم؟ بگوییم رفتیم مدینه و امام را ندیدیم و امام هنوز معلوم نیست چه کسی است؟ در همین حال یکی صدایشان کرد گفت امام را می‌خواهید؟ بیایید به شما نشان بدهم، ببینید امام نیاز به دیدن ندارد بعد این سه تا را می‌برد آن شخص وارد اتاق می‌کند و موسی بن جعفر علیه‌السلام آن جاست حضرت می‌گویند بروید این را به افراد خاص بگویید که فعلا موقع افشای من نیست فقط به آن رفقای خاصتان که جلوی زبانشان را می‌توانند نگه دارند فقط بروید به آن‌ها [بگوئید] به همه افشا نکنید الان وقت افشا نیست خب چه کسی این را فرستاده تا آن سه تایی که کنار دیوار ایستادند و ماتم گرفتند بیاور این جا؟ حالا این که در این جا ایستاده زندان برایش فرق می‌کند این که در خانه است و از

دل این‌ها خبر دارد برایش زندان فرق می‌کند؟ زندان بصره فرق می‌کند؟ زندان بغداد فرق می‌کند؟ غیبت صغری برایش فرق می‌کند؟ غیبت کبری برایش فرق می‌کند؟ حالا از شما می‌پرسم واقعا به اعتقاد ما الان امام زمان علیه‌السلام از وجود ما در این جا خبر ندارد؟ اگر بگوییم ندارد که خب فی‌امان‌الله خداحافظ همه درست.

حالا در این قضیه کتابی [افق وحی] که انشاءالله خدمت رفقا می‌رسد در آن قسمت علم که سه مقدمه دارد یک مقدمه راجع به وحی یکی مقدمه راجع به علم یکی مقدمه راجع به توحید افعالی بعد وارد مطلب می‌شوم آن قسمت علم را رفقا خیلی دقیق رویش مطالعه کنند تا ببینند اصلا علم امام چیست؟ علم امام به چه چیز گفته می‌شود؟ چه طور امام علیه‌السلام نسبت به تمام عالم علم و اطلاع و حضور دارد؟ اصلا حضور دارد نه این که علم دارد اصلا حضور دارد یک وقتی یک شخصی هست بیرون از توی خیابان یک دوربین هم گذاشته در چشمش و دارد دارد این مجلس را تماشا می‌کند

می گوید اول آقای فلان و بعد آقای فلان نشسته اند و به آن یکی هم می گوید بیا بین این ها نشسته اند یکی یکی، یکی اصلا بلند می شود می آید در خود مجلس می نشیند و او دیگر با دوربین نگاه نمی کند علم امام از این دومی هم بالاتر است نه این که امام در این مجلس حضور دارد اصل و واقعیت این مجلس قبل از این که این مجلس تشکیل بشود در نفس امام بوده این علم است و این مجلسی که الان ما داریم کپی آن است نه این که این واقعیت است کپی آن قضیه ای است که آن قضیه در علم امام علیه السلام.

لذا قبل از این که این مجلس تشکیل بشود مثلا دیشب دیروز یک ماه پیش اگر از امام زمان علیه السلام پرسند آقا در روز شنبه ساعت هشت و ربع در این منزل در این جا چه افرادی هستند؟

حضرت شروع می‌کند آن چنان دقیق
یک یک افرادی که در این جا هستند طرز نگاهشان
طرز نشستن شان طرز توجه‌شان این بنده که صحبت
می‌کنم و این صحبت‌ها فلانی می‌آید این حرف را
می‌زند این مطالب را می‌گوید تا آخر همه را شما یک
ماه پیش ضبط کنید با یک دوربین ضبط بکنید با یک
ضبطصوت بعد بیاید نگاه کنید می‌بینید مو به مو آن
مطالبی را که یک ماه پیش صحبت شده دارد در این
جا اتفاق می‌افتد یک سر سوزن هم این طرف و آن
طرف نمی‌شود این علم، علم امام علیه‌السلام است
آن وقت این دیگر برایش زندان فرق می‌کند؟ دور
بودن فرق می‌کند؟ کنار بودن فرق می‌کند؟

ولی خدا هم همین است آن‌هایی که به مقام
ولایت برسند مثل مرحوم آقا و آقای حداد این‌ها
همین هستند این‌ها عین همین در نفس آن‌ها نقش
دارد مرحوم آقا بارها به من می‌فرمودند تو در آن
طرف کره زمین باشی مثل این که تو الان این جایی
دو متری فاصله داشتیم ایشان پشت میزشان داشتند
می‌نوشتند ما هم داشتیم پشت میزمان می‌نوشتیم

حالا بین آن نوشتن کجا می گفتند تو می خواهی به آن طرف زمین برو یا این طرف برای من مثل همین الان هستی این ها این هستند و این هم که می گفتند ادعا نبوده ثابت هم کردند که بوده دروغ نگفتند بنده می دانم دروغ نگفتند آن قدر از این مطالب و حکایات بنده از ایشان دارم که، همه رفقا از ایشان دارند نه این که فقط من دارم منتهی ما بیشتر چون بیشتر ارتباط داشتیم درست. این مطلب به انسان این را نشان می دهد که ما راهمان هیچ وقت بین خود و خدا بسته نیست همیشه باز است.

مرحوم آقای شیخ علی نخودکی اصفهانی که در کتابشان نوشته اند بین زمان غیبت و زمان ظهور فرق است زمان غیبت مثل این می ماند که شما پشت در هستید و در بسته است و در را بروی شما باز نمی کند ولی اگر باز می خواهی باشی از پشت در جای دیگر برو ولی در زمان ظهور که در را باز می کنند این حرف چیست؟ این حرف غلط است امام زمان علیه السلام غیبت و ظهور ندارد غیبت و ظهور چشم است این چشم فیزیکی این چشمی که

تا باز نشود و نور وجود نداشته باشد و نور نخورد به
اشیاء مقابل و رفلکس نکند توی آن شبکه توی آن
قرینه و از قرینه تا این سیستم نباشد تازه آن هایی که
آن تو است باید درست کار بکنند شبکه باید کارش
درست باشد سلولهای شبکه بایستی که خراب نشده
باشند نمی دانم سلولهای روز داریم استوانه‌ای،
مخروطی، سلولهای شب داریم استوانه‌ای بعد این‌ها
منتقل به ماکولا می‌کنند که نقطه زرد است از نقطه
زرد در آن عصب چیز می‌برند به شبکه مغز
می‌رسانند آن وقت انسان می‌فهمد این عکس در
مقابلش وجود دارد این مال امام زمان علیه‌السلام
است ظهور امام زمان ظهور شبکه است والا امام
زمان ظهور و غیبت ندارد همیشه ظاهر است برای
دیدن این چشم امام زمان را می‌گوییم ظهور و غیبت
والا برای مساله امامت هم ظهور و غیبتی وجود دارد
بنده ظهور و غیبتم

بله به همین چشم است باشم در این جا شما
مرا می بینید من هم شما را می بینم نباشم نه شما مرا
می بینید و نه من شما را ولی برای اولیاء خدا دیگر
ظهور و غیبت چه معنی دارد؟ آن ولی خدا که به من
می گوید اگر در آن طرف کره زمین باشی مثل این که
در دو متری من هستی دیگر برای او ظهور و غیبت
چه معنی دارد؟ یعنی او از امام زمان بالاتر است؟ امام
زمان از او کمتر است؟ درست.

پس امام علیه السّلام این طور نیست مساله که
در زمان غیبت مثل این می ماند که ما پشت در
نشستیم! نخیر در زمان غیبت ما توی منزل هستیم
بغل امام زمان علیه السّلام هستیم با امام زمان
علیه السّلام هستیم در مکتب توحید و مکتب عرفان
این را به ما یاد می دهند که ولی خدا مثل خود خدا
غیبت ندارد همیشه در عالم عیان است همیشه در
عالم ظهور است به هر مقدار که ما خواستیم همان
مقدار را به ما می دهد این مرتبه را خواستیم این مرتبه
را می دهد بالاتر را خواستیم بالاتر می دهد بالاتر
خواستیم بالاتر می دهد پس برای امام علیه السّلام

اعطاء این مطالب هیچ فرقی ندارد ما چه قدر طلب می‌کنیم حضرت آن مقدار می‌گوید بفرماید یک تومان می‌خواهی بیا این یک تومان ده تومان این ده تومان صد میلیون، صد میلیون؟ صد میلیارد؟ بفرما هرچی می‌خواهی آنی را که می‌خواهی چه قدر است؟ آنی را که می‌خواهی در چه مرتبه است به من کاری نداشته باش من دریا هستم من اقیانوسم تو چه قدر ظرفت را آورده ای از این اقیانوس من برداری؟ یک دانه استکان بیاوری من به همان استکان می‌زنم بفرمائید لیوان بیاوری پارچ بیاوری هرچه می‌خواهی بیاوری ولی یک وقتی ما به امام علیه‌السلام می‌گوییم نه اولیاء می‌گویند اصلا ظرف با خودمان نیست ما می‌افتیم توی همین آن خوب است آن می‌شود چی؟ دیگر ظرف با خودمان نمی‌آوریم ظرف ندارد این مقدار عارف می‌آید و هرچه هست از خودش نفی می‌کند و می‌ریزد کنار خودش تنها حضرت می‌گوید خب چی آوردی با خودت؟ هیچ ظرف نیاوردی؟ نه، پس چه طوری می‌خواهی؟ آدمم بیاندازم توی دریا می‌گوید خب حالا یک چیزی شد این‌ها دیگر

آن مرتبه بالای بالا هستند که حدی برای خودشان بر نمی دارند لیوان و تنگ و کاسه بر نمی دارند کُماج دان و دیگ و از این ها هیچ با خودشان بر نمی دارند فقط تنها می آیند می گویند هرچه تو خواستی بریز، نه هرچه من خواستم بریز هرچی خودت خواستی، این مکتب مکتبی است که ما را به این سمت دعوت می کند.

پس بنابراین ما زمان غیبت و ظهور نداریم بلکه همه زمان ها زمان ظهور است بله ظهور ظاهری خب اتفاق می افتد و شرایط خاص خودش را دارد که خود حضرت می داند ما نمی دانیم و آن کسانی که تا به حال گفته اند دروغ از آب درآمدند بنده از بعضی از افرادی که معروف هستند یک چنین مطالبی شنیدم و همه هم دروغ درآمدند وقتی می گویی می گویند بداء حاصل شده یا نبوده یا من نگفتم انکار، در

انکار هم که باز است و دروغ هم که دیگر
نمره نمی‌اندازد می‌گوییم شما خودتان گفتید
می‌گوید من کی گفتم؟ خب نگفتید که نگفتید آن
زمان را خودش می‌داند و کسی هم غیر از آن خبری
ندارد و اولیاء فقط اطلاع دارند که آن اولیاء هم به
کسی نمی‌گویند آن مرحوم آقا هم می‌فرمودند که
ظهور نزدیک است ولی هیچ وقت ندیدیم که وقتی
را تعیین کرده باشند انشاءالله امیدواریم که خداوند
بر ما منت بگذارد و آن ظهور ظاهری را هم خداوند
نصیب ما بفرماید و ما را از شیعیان امام علیه‌السّلام
قرار بدهد و ما را در مرتبه‌ای قرار بدهد که به قول
مرحوم آقای حداد دیگر ظهور و غیبت برای ما فرقی
نکند برای آن‌ها این طور بود ظهور و غیبت فرقی
نمی‌کرد.

یک دفعه من از آقای حداد سوال کردم (آن
موقع کمتر از هفده سالم بود) که آقا می‌توانیم خدمت
امام زمان علیه‌السّلام برسیم؟ ایشان خندیدند و
فرمودند چرا نمی‌توانید؟ تا بیست شب این کارها را
انجام بده حضرت را خواهی دید بعد ایشان فرمودند

که مهم دیدن باطن است و ظهور باطن است والا
ظهور ظاهر چه فایده‌ای دارد؟ حالا گیرم شما امام
زمان علیه‌السّلام را دیدی مگر امام زمان علیه‌السّلام
الان این جا نیست؟ و من هم اصلاً انجام ندادم آن
چیزی که ایشان گفتند گفتم خب راست می‌گویند
اگر من بخواهم خدمت حضرت برسم و عریضه
خودم را به حضرت عرض کنم و این متوقف بر
دیدن باشد خب این بی‌احترامی نیست به امام زمان
علیه‌السّلام؟ یعنی ای امام زمان تو نمی‌توانی
نعوذبالله قابلیت این را نداری که از دل من خبر
داشته باشی و من مجبورم برای این که به گوشت
برسانم از تو وقت ملاقات بگیریم بیایم ده دقیقه پنج
دقیقه یا بن رسول‌الله به دادم برس!! حضرت می‌گوید
بدبخت بی‌چاره آن نیت تو قبل از این که توی سرت
قرار بگیرد من از آن نیت خبر دارم چی می‌خواهی
وقت ملاقات چی می‌خواهی وقتی من را ببینی،
جمکران و مسجد سهله چیه؟ این حرفها چیست؟
امام علیه‌السّلام از من به من نزدیکتر است قبل از این
که من این حرفهایی که دارد الان از دهانم درمی‌آید

بخواهد در ذهن و نفس من آن صورت کلامی
خودش نقش ببندد او خبر دارد آن وقت بروم وقت
ملاقات بگیرم این اهانت نیست؟ من هم انجام
ندادم.

یکی از رفقا آمده بود شما می شناسید چندی
پیش گفته بود که آقا من فقط ده دقیقه نه بیشتر امام
علیه السلام را بینم شما کاری بکن! گفتم آقا جان اگر
شما بنا بر دیدن است من شما را احاله می دهم یک
جایی آن ها یک راه های را بلدند که شما ببینید و لکن
من این عمل را اهانت به امام علیه السلام می دانم که
شخص برود عرض حالش را پیش امام علیه السلام
بکند و تا نکند او خبر ندارد مگر امام زمان مثل
دکترهای عادی است که در مطب شان تابلو بگذارند
و آدم دلش و یا سرش درد بگیرد برود آن جا و آن ها
معاینه کنند؟ شکم را معاینه کنند بالا و پائین تا
بگویند این درد ... امام علیه السلام مگر این است؟

این که الان تو داری می‌گویی قبلا خبر دارد
همین صحبتی که داری می‌کنی او خبر دارد آن یک
فکری کرد و گفت پس من هم نمی‌روم گفتم اگر
بخواهی من اطلاع دارم می‌فرستمت خودم انجام
نمی‌دهم گرچه راهش را هم می‌دانم نه یک راه ولی
این عمل را خلاف می‌دانم خلاف شئون امامت
می‌دانم که ما بلند شویم به امام زمان علیه‌السلام
بگوییم تو عاجزی تو گوشت نمی‌شنود و برای این
که حرج ما را بفهمی برای این که مضیقه مشکلات
ما را بفهمی حتما باید از شما وقت ملاقات بگیرم
یک عریضه بنویسم این امام زمان می‌شود امام زمان
خیالی این امام زمان اعتباری و خیالی و توهمی است
آنی که از من به من نزدیکتر است دیگر چه ملاقاتی
می‌خواهد؟ چه وقت حضوری می‌خواهد؟

عرفا ما را این جا می‌کشاند ولی در جای
دیگر: بیاید این ذکر را بگویید در خواب حضرت را
می‌بینید بیاید این عمل را انجام بدهید نمی‌دانم
حضرت یک واسطه‌ای می‌فرستند و مطلب را به شما
می‌رساند تا چهل روز فلان کار را انجام بدهید

همه‌اش خیالی است آن امام زمان‌ها اعتباری و خیالی است آن‌هایی که می‌گویند این را انجام بدهید تا این که امام زمان علیه‌السلام از شما دست‌گیری کند و انجام بدهید باید همیشه کار صحیح انجام بدهد همیشه انسان باید کارش درست باشد همیشه باید انسان کارش صحیح باشد موافق با رضای امام زمان علیه‌السلام باشد در نیتش هم به آن حضرت متوسل باشد تمام شد و رفت می‌خواهد من را ببیند ببیند نمی‌خواهد نبیند خودش می‌داند به من چه ارتباط دارد چه ربطی به من دارد؟

اگر امام زمان علیه‌السلام بیایند بگویند که تو از شیعیان من هستی در آخرت هم دستت را می‌گیرم و تو را هم بغل خودم قرار می‌دهم ولی تا عمر داری من را نمی‌بینی حالا تو ناراحت می‌شوی؟ نه، ما از امام زمان علیه‌السلام چه می‌خواهیم؟ دست ما را بگیرد حالا چه بینیمش چه نبینیمش می‌گوید نمی‌خواهم اصلاً تو را بینم خیلی قیافه‌ات خوب است حالا بیایم تو را تماشا کنیم؟ بد کردیم شدیم امام زمان نمی‌خواهیم اما اگر می‌خواهی این کار و این برنامه تو اگر این‌ها را آمدی

انجام دادی تو با من هستی ناراحتی ندارد نه آقا تو را به
خدا ما را نبین خیلی از ما توی این دنیا خدا موجودات
بهتر و قشنگ تر و باحال تری درست کرده برو آنها را
تماشا کن نمی خواهد چشمت به این قیافه نحس و
قمر در عقرب ما قرار بگیرد آنچه که ما می خواهیم این
است که زیر خیمه ات باشیم این را ما می خواهیم آنچه
که ما می خواهیم این است که دست ولایت بالای سر
ما باشد آنچه که ما می خواهیم این است که این دنیا و
آن دنیا ما را ول نکنی این است بسم الله تمام شد این را
ما می خواهیم عرفان می گوید این، البته کسی بخواهد
به این مرتبه برسد همیشه حضرت هم می بیند نه این که
حالا قضیه چیز است آن اولیاء و بزرگان در کنار ...
مرحوم آقا می فرمودند من همیشه در کنار او

هستم البته یک مرتبه گفتند و دیگر هم تکرار نکردند وقتی که ولی خدا این به آن مرتبه می‌رسد این طور نیست که حتی از نظر دیدن ظاهری هم محروم باشد، نه، دیدن ظاهری دارد هر وقت اراده بکند یا هر وقت امام زمان علیه‌السّلام اراده بکند این مسائل هست این حرف‌ها مال ماست، ما که ناقص هستیم ما که هنوز نسبت به این مطالب برداشت صحیح را نداریم این‌ها مال ماست ما را دعوت به این راه کردند دنبال ملاقات نگرد! دنبال دیدن ظاهری نگرد! دنبال وقت ملاقات ده دقیقه و بیست دقیقه نگرد! دنبال این که این‌ها را بخوانی و این کارها را انجام بدهی نگرد! شما برای تنفس خودتان دنبال اکسیژن می‌گردید؟ خب الان دارید تنفس می‌کنید شما که این جا آمدید تا به حال شده فکر کنید بروم برای تنفس چیز کنم؟ نه ساعت‌ها گذشته و این به فکرتان نیامده امام زمان علیه‌السّلام مثل اکسیژن است در کنار ماست و همراه با ماست و در معیت با ما امام علیه‌السّلام این وضعیت را دارد ما که نشستیم دیگر دنبال اکسیژن نمی‌گردیم که کجاست؟

یا مثل ماهی که در آب است یک چنین ارتباطی را امام علیه‌السلام با ما دارد ارتباطی که اگر اکسیژن نداشتیم دیگر مرگ بر ما عارض می‌شد امام علیه‌السلام اگر به ما اشراف نداشته باشد مرگ بر ما عارض می‌شود و ما آمدیم در یک افق دیگر فکر می‌کنیم.

پس بنابراین سالك نباید به دنبال این باشد که امام زمان علیه‌السلام را ببیند این رسم، رسم عرفان نیست سالك باید این باشد که خود را به آن دریچه و قلب امام زمان علیه‌السلام نزدیک کند باید به فکر آن باشد، نباید سر خودمان را کلاه بگذاریم نباید خودمان را دور بزنیم و نباید خودمان را گول بزنیم، آن را که مورد رضای حضرت است بایستی ما آن را انجام دهیم در کنار او هستیم یا می‌بینیمش یا نمی‌بینیم.

انشاءالله امیدواریم که خداوند توفیق بدهد و ما را به این مطالب بزرگان بیشتر واقف و آشنا کند. راجع به مطلبی که رفقا در این جا نوشته اند: سوال: به طور کلی حضرت عالی نظرات خود را در مورد مجالس کرمان به چه نحو انتقال

می‌دهید؟ آیا شخص خاصی مورد نظرتان است؟

جواب: ببینید من هیچ فرد خاصی را به عنوان

سخنگوی خودم تا به حال انتخاب نکرده‌ام و

نخواهم کرد و این مطلب را صریحا بارها گفته‌ام و

باز هم در این جا تکرار می‌کنم که من سخنگو نه در

کرمان دارم نه در قم دارم نه در تهران و نه در جای

دیگر، مطلبی هست خودم می‌گویم یا این که اگر

نوشته‌ای باشد توسط خود بنده این نوشته مطرح

می‌شود چه در مورد خانم‌ها و چه در مورد آقایان و

افراد و فرد خاصی هم برای انتقال مطالب نیست هر

موردی پیش بیاید من مطلب خودم را مطرح می‌کنم

و شخص خاصی نسبت به این مساله مورد نظر نیست.

البته این هم هست در انتخاب فرد رعایت خیلی از مسائل می شود بعضی ها هستند خب این ها افراد خوبی هستند صادق هستند ولکن فرض کنید حافظه شان کم است ممکن است مطالب پس و پیش بشود بعضی ها هستند ممکن است در آن موقع اشتباه برداشت بکنند این هم می شود نسبت به خصوص آن مطلبی که گفته می شود آن به این کیفیت است ولکن فرد خاصی هیچ وقت نبوده و نخواهد بود.

سوال: با توجه به این که ده جلد معادشناسی در جلسات شبهای سه شنبه به اتمام رسیده است از کدام کتاب و به چه مدت خوانده شود با توجه به این که دوره امام شناسی در جلسات اعیاد و وفات و دوره ملکوت قرآن خوانده می شود؟

جواب: همین دوره امام شناسی را اگر ادامه بدهید در جلسات شب های سه شنبه خوب است و رفقا در نظر داشته باشند که کتاب امام شناسی بسیار کتاب دقیقی است و فرق می کند با معادشناسی یک

مقداری فنی‌تر و مشکل‌تر است و سعی کنید که خیلی سریع جلو نروید مثلاً فرض کنید که اگر قرار بر این است که راجع به فلان صفحه صحبت بشود رفقا قبلاً این را مطالعه کنند راجع به آن فکر کنند که وقتی حاضر می‌شوند در جلسه راجع به او صحبت بشود و خیلی هم سریع نباشد حتی اگر شده یک پاراگراف هم خوانده بشود و در اطرافش صحبت بشود این خوب است کتاب را روزنامه‌وار نباید انسان بخواند که چندان نتیجه‌ای ندارد و اگر شبهه‌ای مطرح می‌شود انسان همان پاسخش را از سایر مطالب مرحوم آقا به دست بیاورد یا مسائلی که حول و حوش این قضیه توضیحاتی که داده می‌شود پاسخ این فقره و اشکالی که هست در اینجا بیاید علی‌کل‌حال رفقا خیلی سریع جلو نروند بلکه با تأمل و این‌ها باشد به نحوی که اگر خواستند خودشان این یک صفحه را برای یک شخصی درس بدهند بتوانند از عهده تدریس این یک صفحه با جوانبش و با طرح اشکالات و پاسخ‌هایش بر بیایند.

سوال: آیا حضرت عالی تعیین می‌فرماید که

چه فردی از معممین قم جهت تبلیغ به کرمان دعوت شود؟ یا این که این امر باید توسط خود رفقا صورت گیرد و شخص مورد نظر را انتخاب و دعوت کنند؟

جواب: ببینید در این جا چند مرتبه این قضیه

اتفاق افتاده و من عرض کردم که همه رفقا و دوستان

همه آنها الحمدلله از اهل علم، اهل اطلاع هستند و

خب البته در میان اینها افرادی هستند که زمان های

گذشته را درک کردند و نسبت به مطالبی که باید

مطرح بشود اطلاع دارند از سیره و دیدن بزرگان و

مرحوم آقایی خبر نیستند خیلی از رفقا خب بعد آمده

اند طبعاً حالا آنها هم که بعد آمده اند آنها هم

همین طور ممکن است که برداشتشان برداشت

سریعی بوده و زود به مطلب رسیده اند،

هرکسی در یک افقی صحبت می‌کند، دونفر
یک جور حرف نمی‌زنند و این بسته به خود تمایل
شنوندگان و مخاطبین است که نسبت به کدام مطالب
احساس رغبت بیشتر و احساس جذب بیشتری را
می‌کنند ممکن است من بگویم فلان کس بهتر
صحبت می‌کند شخص دیگری بگوید نه فلان کس
بهتر صحبت می‌کند یعنی همان طوری که خود افراد
دارای سلیقه‌های مختلفی هستند در طرح مطالب
شنوندگان و مخاطبین هم دارای سلیقه‌های مختلفی
هستند یکی فرض کنید در فلان سطح از مطالب
اطلاع دارد یکی کمتر یکی بیشتر خلاصه سلیقه‌ها در
این قضیه متفاوت است من خیال می‌کنم که خب
افرادی هم که تا به حال آمدند مشخص هستند. رفقا
از کیفیت صحبت و طرح مطالب مطلع اند یکی
فرض کنید در صحبت‌هایش جنبه عقلی و استدلالی
را بیشتر مطرح می‌کند بعضی‌ها جنبه عاطفی و آن
حال و هوای مطالب و مبانی را مطرح کنند بعضی‌ها
بین هر دو جمع می‌کنند هر کسی در یک افقی از
برداشت‌های خودش حرکت می‌کند همه این‌ها

خوب و مفید هستند و همه این‌ها قابل استفاده اند، خود بنده الان در این سن و شرایطی که داشتم در زمان مرحوم آقا، الان وقتی می‌بینیم بعضی از رفقا می‌روند بالای منبر و صحبت می‌کنند خود من استفاده می‌کنم واقعا استفاده می‌کنم و منتهی هرکسی در یک راه و آن روش خاص خودش، شده تا به حال مواردی که رفقا آمدند و راجع به منبری از بنده مشورت خواستند و من گفتم این‌ها هستند هر کدام که برایشان میسر باشد انجام بشود.

بنابراین می‌توانم یک جمع‌بندی کنم راجع به این قضیه اولاً فردی که در این جا می‌آید یکی این که باید اغلب رفقای که حضور دارند این‌ها بر آن فرد یا بر آن افراد در واقع یک اتفاقی داشته باشند و اظهار نظر سلیقه‌ای در این جا یک فرد نباید باشد یا دو یا سه فرد که این سه فرد برای بقیه تصمیم بگیرند تصمیم نیست تصمیم به خود افرادی که در این جا هستند که اغلب می‌گویند این آقا یا این آقا این‌ها خوب هستند این یک مساله و مساله دوم این که آن شخصی که می‌آید از نظر اقتضا و موانع، مقتضی

برایش باشد و مانعی نداشته باشد و حالا اگر فرض کنید یک مانعی دارد نمی تواند بیاید نباید این باعث بشود که به طور کلی مساله منتفی بشود انسان برود سراغ فرد دیگر و آن فرد را دعوت کند و مطلب دیگر این که تکراری نباشد.

فرض کنید یک شخصی قبلا آمده انسان بخواهد همان را بعدا دعوت کند و بعد دوباره دعوت کند این مساله تکراری می شود و این تکراری شدن اگر افراد مانع نداشته باشند خوب اشکال ندارد یکی ممکن است بگوید فلان شخص یک سال هم بیاید دو سال هم بیاید برای ما اشکال ندارد ما استفاده می کنیم و می گوئیم فقط او بیاید باشد، این دیگر بسته به خود مجلس و افرادی است که در مجلس هستند که یک تصمیم جمعی راجع به این می گیرند و اما محذوری که بنده دارم از این که خودم مستقیما

عرض کنم این است که خب رفقا به واسطه محبتی و لطفی که به بنده دارند اینها خب تقاضای بنده را رد نمی‌کنند و چه بسا ممکن است خودشان را به تکلف‌هایی بیاندازند لذا از این نظر من به رفقا عرض کردم که پای من را این وسط به میان نکشید که مثلا چه کسی؟ چون رفقا عرض بنده را دست رد نمی‌زنند و انجام می‌دهند افرادی که می‌آیند در فُسحه و آرامش و سکینه باشند برایشان هیچ‌گونه ضیعی و تکلفی و زحمتی و چیزی نباشد لذا من صلاح می‌دانم که دیگر رفقا به من مراجعه نکنند راجع به شخص، خودشان بروند مستقیما سراغ افراد آقا شما فرض کنید در فلان پنج روز کار داری یا نداری؟ اگر گفت کار دارم برویم سراغ یکی دیگر و همین طور هرکسی که برایش امکانات داشت به آن کیفیت انشاءالله انجام بدهید.

اللهم صل على محمد و آل محمد